

Machale D.I.
 978-600-182-115-8
 2277
 7777
 7777
 7777
 7777

پندراگن

(کتاب هشتم)



جنگجویان راینه

Telegram: ketsarsayevetandis.com
 E-mail: info@ketsarsayevetandis.com
 WWW.ketsarsayevetandis.com

نویسنده: دی.جی. مک هیل

مترجم: حسین شهرابی



کتابسرای تندیس

ISBN: 978-600-182-115-8

آینده آن طرز نیست که فکر کنید؟ یا آنقدر
 درسته که حرف می‌ماند؟ یا آنقدر
 به سان پیش تاکنون که از خانه بیرون
 را تغییر می‌دهد و هم قصد دارد که کلی اتفاق بیرون
 خیال می‌کنم سه سال
 یا زمان و فضا را به دست می‌آورد و
 سرگرد مسافرهای آن است و آن
 بگیرند و نگذارند او مسیر سر نوشت طبیعی که نامرو هالارا تغییر دهد و آن
 مکان‌ها را به آشوب بکشد

روزنگاشت ۲.۸

زمین اول

آینده آن طور نیست که قرار بود باشد. اکنون زمانش به اینه روی زمین است. درست است که حرفم بی معناست. اما از کی تا حالا معنا داشته؟ یادتان که هست؟ از سه سال پیش تاکنون که از خانه بیرون زدم و با اهریمنی جنگیدم که هم شکلش را تغییر می‌دهد و هم قصد دارد تمام بشر را نابود کند، کلی اتفاق بی‌معنا افتاده. خیال می‌کنم سه سال پیش بود. به این راحتی‌ها نمی‌شود گفت آدم کی عقلش را یا زمان و فضا را از دست می‌دهد. من بایی پندراگن و مسافر هستم، راستش سرگروه مسافرها. کار مسافرها این است که جلوی کسی به اسم سنت‌دین را بگیرند و نگذارند او مسیر سرنوشت طبیعی ده قلمرو هالا را تغییر دهد و آن مکان‌ها را به آشوب بکشد.

حالا برای تان جالب شد؟ یک‌کم صبر کنید؛ خودتان می‌بینید که جالب‌تر هم می‌شود.

مأموریت مسافرها این است که از هالا محافظت کنند. هالا همه چیز است. عادی و خارق‌العاده، ممکن و ناممکن. هالا هر چیزی است که تا الان بوده و خواهد بود. می‌دانم حرف‌هایم شبیه فیلم‌های علمی - تخیلی مزخرف است. اگر من این اتفاقات را زندگی نمی‌کردم از نظر من هم همین‌طور بود. هر روز زندگی‌اش می‌کنم. وقتی خانه را ترک کردم، پسر عادی چهارده‌ساله‌ای بودم که بزرگ‌ترین نگرانی‌اش تحصیل و ورزش بود و این‌که نکند به‌نظر دوستانم این جوشی که وسط پیشانی‌ام زده شبیه یک جور چشم سوم ترسناک باشد! الان هفده ساله‌ام و سرگروه جمعی از مسافرها که باید از زمین محافظت کنند. آینده و گذشته در دستان من است. هیچ‌کس دیگری نیست که بتواند جلو سنت‌دین را بگیرد.

حالا دیگر کل آن ماجرای جوش روی پیشانی احمقانه به‌نظر می‌رسد؛ نه؟!

این‌که چرا سنت‌دین به خودش می‌گوید «سنت» که معنایش از نظر من معماست و هر چیزی هست به‌جز راستی و صداقت. حتی انسان هم نیست. اولش خیال می‌کردم شر مطلق است. اما هرچه بیشتر با او آشنا شدم، بیش‌تر فهمیدم چیز دیگری هست که انگیزه‌های او را شکل می‌دهد. توضیحش سخت است، چون خودم هم درست نمی‌فهمم؛ اما دلایل ترسناک و عجیب‌گرایی دارم که من را به چنین نتیجه‌ای رسانده. سنت‌دین خیال می‌کند دارد کار درستی می‌کند. می‌دانم... واقعاً چطور ممکن است مردی که جوامع را به سمت مصیبت و فاجعه می‌برد خیال می‌کند کارهایش عادلانه و معقول است؟ وقتی جواب این سؤال را بفهمم، از کل اسرار اتفاقاتی که برایم افتاده سر درمی‌آورم. چرا من را انتخاب کرده‌اند که مسافر باشم؟ چه اتفاقی برای خانواده‌ام افتاد؟ سنت‌دین از کجا آمده؟ چرا قدرت‌های حیرت‌انگیزی مثل قابلیت تغییر شکل دارد؟ منظورم چه بود که گفت همه‌ی مسافرها توهم هستند؟ (به خاطر این حرفش چندین روز خوابم نبرد.) این اتفاقات چه سرانجامی دارد؟

سنت‌دین از چیزی حرف می‌زند به اسم «همگرایی». اصلاً نمی‌دانم چی هست و اصلاً هم مطمئن نیستم که دلم بخواهد بدانم! اما مجبورم که بدانم. آیا چیزی است که سنت‌دین دارد خلق می‌کند یا به هر حال سرنوشت این بوده که رخ بدهد؟ هیچ تصویری ندارم. فقط می‌دانم که مسافرها باید کاری کنند که اتفاقات هر چه که هست، آن‌گونه رخ دهد که سنت‌دین دلش می‌خواهد. فقط با این روش خیال‌مان راحت می‌شود هالا زیر و زبر نمی‌شود و همان‌طور که بود باقی می‌ماند.

من این روزنگاشت‌ها را به دو دلیل می‌نویسم. یک این‌که اتفاقاتی که برایم می‌افتد جایی ثبت شود و باقی بماند. چطور بگویم... برای تاریخ و این حرف‌ها. هزار سال بعد - نه، یک میلیون سال بعد - به‌نظرم برای مردم آن زمان مهم است که بدانند چه اتفاقاتی افتاده. دلیل دیگرش هم این است که بهترین دوستانم در جریان مسائل و اتفاقات باشند. مارک دایمند ز کورتنی چتویند تنها آدم‌های زمین دوم هستند که از حقیقت این ماجراها خبر دارند.

اما اوضاع فرق کرد. مارک گم شد و از این بدتر می‌ترسم یک واکنش زنجیره‌ای به راه انداخته باشد که به سرتاسر هالا آسیب برساند. فرهنگ قلمروهای مختلف نباید با هم آمیخته بشوند. چند بار به تلخ‌ترین شکل ممکن فهمیدم. خوب راستش... خیلی بیش‌تر از چند بار! هر قلمرویی سرنوشتی مخصوص به خود دارد که باید به پیش برود. آمیختن قلمروها آشوب و ویرانی به بار می‌آورد. سنت‌دین عاشق آشوب و ویرانی است. به هر فرصتی چنگ زده تا قلمروها را بیامیزد و به‌نظرم هم توانسته کاری کند که مارک به اجبار به او کمک کند. حداقل امیدوارم به اجبار بوده. حاضر نیستم به حالت دیگرش فکر کنم. کاش هرگز دوستانم را وارد این ماجراها نکرده و برای‌شان یادداشت‌هایم را نفرستاده بودم.

کورتنی چتویند الان همراه من است. قرار است همراه با هم مارک را پیدا کنیم و سعی کنیم آسیبی را که زده جمع کنیم؛ یعنی اوضاع را به حالت قبل برگردانیم.